

به نام خدا

اشعار مسابقه

«سوگ خورشید»

۱--- ألا يا أيها الساقى! ز می پر ساز جامم را
از آن می ریز در جامم که جانم را فنا سازد
از آن می ده جانم را، ز قید خود رها سازد
از آن می ده که در خلوتگه رندان بی حرمت
۵--- نبودی در حریم قدس گلرویان میخانه
روم در جرگه‌ی پیران از خود بی‌خبر، شاید
تو ای پیک سبکباران دریای عدم! از من
به ساغر ختم کردم این عدم اندر عدم‌نامه

که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را
برون سازد ز هستی هسته‌ی نیرنگ و دمام را
به خود گیرم زمامم را، فرو ریزد مقامم را
به هم کوبد سجودم را، به هم ریزد قیامم را
که از هر روزنی آیم، گلی گیرد لجامم را
برون سازند از جانم به می افکار خامم را
به دریادار آن وادی رسان مدح و سلامم را
به پیر صومعه برگو: ببین حُسن ختامم را!

((امام خمینی))

عاشق دوست، ز رنگش پیداست
نتوان نرم نمودش به سخن
از در صلح بیرون ناید دوست
می زده است از رُخ سُرخش پُرسید
یار امشب پی عاشق کُشی است
راز عشق تو لگویم «هلندی»

بی نلی از دل تنگش پیداست
این سخن، از دل سنگش پیداست
نیگر امروز ز جنگش پیداست
سستی از چشم قشنگش پیداست
من لگویم ز خندش پیداست
چه کنم من، که ز رنگش پیداست

((امام خمینی))

گرچه از هر دو جهان هیچ نشد حاصل ما
غم نباشد، چو بود مهر تو اندر دل ما
حاصل کون و مکان، جمله ز عکس رخ توست
پس همین بس که همه کون و مکان حاصل ما
جمله اسرار، نهان است درون لب دوست
لب گشا! پرده برانداز ازین مشکل ما
یا بکش یا برهان زین قفس تنگ، مرا
یا برون ساز ز دل، این هوس باطل ما
لایق طوف حریم تو نبودیم اگر
از چه رو پس ز محبت بسرشتی گل ما؟

((امام خمینی))

۱- زنده‌تر از تو کسی نیست، چرا گریه کنیم؟

مرگمان باد و مباد آن که تو را گریه کنیم

هفت پستِ عطش از نام زلالت لرزید

ما که باشیم که در سوگ شما گریه کنیم؟

رفتنت، آینه‌ی آمدنت بود، ببخش

شب میلاد تو تلخ است که ما گریه کنیم

ما به جسم شهدا گریه نکردیم، مگر

می‌توانیم به جان شهدا گریه کنیم؟

۵- گوش جان باز به فتوای تو داریم، بگو

با چنین حال بمیریم و یا گریه کنیم؟

ای تو با لهجی خورشید سراینده‌ی ما

ما تو را با چه زبانی به خدا گریه کنیم؟

*

آسمانا ! همه ابریم، گره خورده به هم

سر به دامان کدام عقده‌گشا گریه کنیم؟

باغبانا ! ز تو و چشم تو آموخته‌ایم

که به جان تشنگی باغچه‌ها گریه کنیم

((محمد علی بهمنی- در سوگ امام خمینی))

ای آفتاب! بی تو چه شب‌ها گریستیم
چون ابر تیره، در شب بلدا گریستیم
آتش گرفت، خیمه‌ی گردون ز آه ما
با آن‌که در عزای تو، دریا گریستیم
بی‌سایبان دست تو در غربتی عظیم
امروز تا همیشه‌ی فردا گریستیم
ما در غروب چشم تو ای آفتاب خاک
با قدسیان عالم بالا گریستیم

((در عزای تو دریا گریستیم /

نصرت‌الله مردانی))

۱--- با تو آن عهد که بستیم خدا می‌داند

با تو، سرلوحه انصافا گشودیم به عدل

با تو، هر بند گره گیر گشودیم ز دست

با تو، بستیم به هم سلسله ی صبر و ثبات

۵--- با تو، در می‌کده خوردیم می‌از جام ولا

با تو، بودیم و نهادیم به فرمان تو سر

با تو، از دامگه حادثه جستم و کنون

حالی ای روح خدا، لطف خدا پاور ماست

بی‌تو، پیمان نشکستیم، خدا می‌داند

بی‌تو، دیباچه نبستیم، خدا می‌داند

بی‌تو، از پا ننشستیم، خدا می‌داند

بی‌تو، هرگز نگسستیم، خدا می‌داند

بی‌تو، با یاد تو مستیم، خدا می‌داند

بی‌تو، در راه تو هستیم، خدا می‌داند

بی‌تو، سر بر سر دستیم، خدا می‌داند

پرتو روی نبی، پور علی، رهبر ماست

((عهد با امام(ره) / مشفق کاشانی))